شعر معاصر آذربایجان (2)

دکتر بختیار وهابزاده

مترجم:ناصر فیض

بختیار وهابزاده در سال 1925 میلادی در یکی از شهرهای شمالی‏ آذربایجان به نام«شکی»به دنیا آمد.در نه سالگی با پدر و مادرش به باکو هجرت کرد.پس از تحصیلات متوسطه،وارد دانشگاه باکو شد و در رشتهء زبان‏شناسی و ادبیات ادامهء تحصیل داد.پایان نامه‏اش را در سال 1964 نوشت که موضوع آن تحلیلی دربارهء آثار یکی از شاعران برجستهء آذربایجان‏ به نام«صمد وورغون»بود.دکتر بختیار وهابزاده مدتی در دانشگاههای‏ آذربایجان به تدریس ادبیات پرداخت.او یکی از پرکارترین شاعران معاصر آذربایجان است که در زمینه‏های ترجمه،نمایش‏نامه،منظومه و تحقیق و نقد و بررسی و مقالات متفاوت ادبی و علمی نیز آثار فراوانی را پدید آورده‏ است.بسیاری از شعرهای وهابزاده را آهنگسازان و خوانندگان معروف‏ آذربایجان به صورت تصنیف و انواع دیگر موسیقی و آواز جاودانه ساخته‏اند. در سال 1967 گزیده‏ای از آثارش با قطع جیبی در باکو چاپ و منتشر شده‏ و در سال 1975 مجموعه‏ای دو جلدی از اشعارش را به چاپ سپرده است. اغلب اشعار بختیار در اوزان هجایی است.شعرهای سپید او نیز بخش قابل‏ توجهی از آثار وی را شامل می‏شوند.دکتر وهابزاده قالبهای عروضی را نیز تجربه کرده است و در این اوزان،آثار برجسته‏ای دارد.منظومهء«موغام»که‏ همان«مقام»است او را به شهرت رساند.

شاعر در این منظومه از چهار دستگاه اصلی موسیقی مقامی،راست،شور سه گانه و چهار گانه سخن به میان آورده و امتیازات آنها را با زبانی سرشار از حس و شاعرانگی بیان کرده است.

دربارهء«مقام»می‏گوید:

مرا در مایهء سه گاه زابل دفن کنید شاید روزی«مقام»از خواب بیدارم کند. بختیار بر این باور است که«صور اسرافیل»در دستگاههای مقام‏ نواخته خواهد شد و این دستگاه بدون تردید مقام زابل خواهد بود.

اشعار دکتر بختیار وهابزاده عمیق و دارای مضامین نو و شکلهای بدیع به‏ لحاظ فرم و محتوی است.نگاه شاعر به زندگی،نگاهی سرشار از امید و آرزوست،تاریکیها و ناهنجاریهای زندگی انسانها را با زبانی تاءثیرگذار و شیرین بیان می‏کند و هدفی جز آگاه کردن جامعه‏ای که در غبار و تاریکی‏ تکنولوژی و تمدن دروغین گم شده است،ندارد.

بختیار وهابزاده شعرهایش را در محدودهء نوع خاصی از شعر قرار نمی‏دهد.او اگر شعر عاشقانه می‏سراید،به دنبال رویدادهایی که در کشورش می‏بیند از حماسه‏ها و جان‏فشانیها نیز سخن به زبان می‏آورد. برای اندیشه و احساس انسانها احترام ویژه‏ای قائل است.آزاداندیشان را با دیدهء تحسین می‏نگرد و خود نیز همواره در اشعارش،آزادی را ستایش‏ می‏کند و به نوع دوستی و عشق به مردم اهمیت فراوانی می‏دهد،وهابزاده در شعر زیبایی می‏گوید:من،نوه‏ای کوچک دارم/او بختیار است/من هم‏ بختیارم.ما پدر بزرگ و نوه همنامیم/او برای من وقار است/من برای او همراز.من درختی هستم که نوه‏ام شاخه‏های آن است/من ریشهء این درختم‏ (من ریشهء او هستم)او،برگهای من/من،عاشقش مردم شدم/و شاعر شدم/ اما نمی‏دانم/او چه خواهد شد؟/هر چه می‏خواهد بشود،بشود/هر که‏ می‏خواهد بشود،بشود/اما چون پدر بزرگش/-کاش-عشق مردم در دلش‏ باشد.

«مرگ»مسئله‏ا است که شاعر همواره با آن سر و کار دارد و در جای جای اشعارش از مرگ سخت به میان می‏آور،اما هرگز از آن‏ نمی‏هراسد و چنان است که با مرگ،زندگی می‏کند و با زندگی مرگ را به‏ تجربه می‏نشیند.شعر«سنگ قبر»اثری منسجم و زیباست که بختیار در آن، مرگ را از دریچه‏ای کاملا متفاوت می‏نگرد:

من،وعدهء این جهان به آن جهانم/من صدای زنده هستی در نیستی‏ام.

از آن جهان به این جهان آمده‏ام/و از این‏ جهان به آن جهان خواهم رفت.

در این دنیا بسیار سوخته‏ام/فکر کنید! سوخته‏ام و در حال سوختن بر جا مانده‏ام در کنار سنگ لحدم/شما روی قبر من/سنگ‏ قبر بگذارید/من در مزارم نیز زنده‏ام/چون، باوری دارم که نامیر است/دیوانه‏وار بر این‏ باورم/که از آن جهان به این جهان باز خواهم‏ گشت/نه!روی مزارم سنگ قبر نگذارید!

در این مجال کوتاه،سخن گفتن دربارهء شعر و شخصیت شاعری چون دکتر بختیار وهابزاده،امری ناشدنی است،سخن دربارهء این شاعر بزرگ آذربایجانی را با بیان مطلبی‏ که شاید خواندن آن خالی از لطف نباشد به‏ پایان می‏برم:در جمهوریهای شوروی‏ سابق،به دلیل تسلط روسها بر تمام شوروی‏ زبان روسی،زبان رسمی بود.اندیشمندان و به ویژه ادیبان و شاعران همواره تلاش‏ می‏کردند که زبان جمهوری خویش را مطرح‏ و تقویت کنند.در یکی از سفرهایی که با دوستان شاعر به جمهوری آذربایجان‏ داشتم.در یک مراسم ویژه دکتر بختیار وهابزاده را از نزدیک ملاقات کردم.استاد به دلیل کهولت سن و رعایت حال‏ شنوندگان،پس از قرار گرفتن پشت تریبون، بسیار مختصر و مفید مطالبی گفتند و شعری خواندند...تشویث طولانی‏ حاضران،یکی از شاگردان استاد،پس از ایشان به جایگاه دعوت شد تا سخنانی دربارهء دکتر ایراد کند-شاگرد استاد در حال حاضر یکی از شاعران و نویسندگان کشور آذربایجان است-ایشان خاطره‏ای از استاد تعریف کردند که:

روزی کتاب شعرم را که به تازگی چاپ‏ شده بود،در مجلسی،تقدیم استاد کردم و طبق معمول یادداشتی هم در صفحهء اول آن‏ نوشته و امضا کرده بودم.در کشور ما [آذربایجان‏]روسها نام خانوادگی افرادی را که نام فامیلی‏شان پسوند«زاده»داشت به‏ «اف»تغییر داده بودند.استاد پس از تشکر به‏ خاطر کتاب،با کمال فروتنی و احترام از من‏ اجازه گرفتند و روی پسوند نام خانوادگی‏ام‏ یک ضربدر کشیدند و زیر آن نوشتند:زاده، هنوز لبخند هزار معنای استاد،با آنها سالها از آن ماجرا می‏گذرد.پیش چشمانم تکرار می‏شود.

نمونه‏هایی از اشعار،بختیار وهابزاده:

چشهمهایم از جنس شیشه

دندانهایم عاریه،

پاهایم از چوب.

آرزوهایم بر باد رفت‏[خشکید]

خونم سیاه،لخته-لخته!

از مردانگی اثری نیست

خودم عقیم،

حرفم ساختگی‏[مصنوعی‏]،

برای دروغها،کف می‏زنم

همین که پست و خوار می‏شوم

اوج می‏گیرم

حرفم دو تا،

چهره‏ام دوتاست.

من به کج،راست

و به شب،روز گفته‏ام

حالا،برای ما عقل لازم است

دل نازک به درد چه کسی می‏خورد؟!

من،دورش انداخته‏ام!

و به جای آن سنگی بسته‏ام.

من به حکم عقلم،راهم را می‏روم

می‏گویم،دوست،

اما پیش پای دوستم سنگ می‏اندازم.

بدون عمل نیز،روزگار می‏گذرد،

باید،حرف فراوان داشته باشی.

برای آنکه روشن‏ترین دروغ را بی‏شرمانه‏ بگویی

باید روی فراوان داشته باشی

من فرزند عمل نیستم،فرزند حرفم،

من فرزند عصر خویشم!

\*اسب شیهه کشید...

خون قازان خان و خان چوپان‏ در رگم آرام گرفتند

این شیهه اوج گرفت

و در رگن پژواکی شد...

اسب شیهه کشید...

با نعرهء حق‏طلبان،

کوهه به لرزه درآمدند

جوشان و خروشان شدند.

از ساحل رود ایتیل

چادرها و کومه‏ها به حرکت درآمدند

اسب شیهه کشید...

«آنیالی»(1)ها خود را شانه زدند

اسب شیهه کشید...

تاریخ‏مان ورق خورد.

اسب شیهه کشید...

حرص من،کینهء من

کوه را شکافت،سنگ را سوراخ کرد.

آب چشمه‏هایی که با سنگ کور شده‏ بودند

دوباره جاری شدند

اسب شیهه کشید

خونم به جوش آمد

مردانگی‏ام،مردانگی‏اش را نشان داد

از خشم بسیار من بر سر دشمن،

سنگ باریدن گرفت...

اسب شیهه کشید...

پنجره را باز کردم و دیدم

«کوراوغلو»ها«قوچ نبی»(2)ها

تبدیل به سنگ شده‏اند

«قبرآت»،«دورآت»(3)

به گاری بسته شده‏اند...

ترس من می‏ترسم،تو می‏ترسی

او هم می‏ترسد،این هم می‏ترسد

ما می‏ترسیم

مثل وقتی که فکری تازه به سامان‏ می‏زند

زود می‏ترسیم.

ترس از دیگری بس نبوده

از خود می‏ترسیم!

ترس،ترس»

گرگی شده و از درون ما را می‏خورد.

وطن چه انتظاری از ما دارد؛

نه اراده‏ای،

نه مردانگی.

ما می‏ترسیم،

ما سکوت می‏کنیم

فکر می‏میرد،

جان سستی می‏گیرد

قلب منجمد می‏شود

روح خفقان می‏پذیرد

ترس بر زبان ما کلیدی می‏شود

و در مغز ما قفلی.

درد این است که،این درد را نیز

ما می‏فهمیم،درک می‏کنیم

ترسان و هراسان.

خود نیز برای خود

به ترس بدل می‏شویم.

1-آنیالی:آئینه‏دار

2-از شخصیتهای داستانی و فولکوریک‏ حماسی

3-نام دو اسب اصیل در داستانهای حماسی‏ آذربایجان

ارزشهای‏ بیانی

@بسیاری از شعرهای وهابزاده‏ را آهنگسازان و خوانندگان معروف‏ آذربایجان به‏ صورت تصنیف و انواع دیگر موسیقی‏ و آواز جاودانه‏ ساخته‏اند.

@نگاهشاعر به‏ زندگی،نگاهی‏ سرشار از امید و آرزوست.

@با مرگ،زندگ‏ می‏کند و با زندگی‏ مرگ را به تجربه‏ می‏نشیند.